

دربارۀ

## زبان اسپرانتو

حاشیه‌ای به بیان استاد :  
دکتر ناصرالدین صاحب‌الزمانی

نوشته : ر. م

پس از انتشار مقالات «سقوط برج بابل» و «روانشناسی، زبان، و اسپرانتو» در شماره‌های گذشته همین مجله و ایراد يك سخنرانی در باب فرهنگ و زبان به‌وسیله دکتر ناصرالدین صاحب‌الزمانی، ارباب‌نظر مطالبی در مجلات مختلف نوشتند و اظهارنظرهایی کردند. نوشته زیر نیز برای مجله ارسال شده است که جهت امعان‌نظر خوانندگان درج میشود.

همه طالب بوده‌اند

که به «زبان جمعی» سخن گویند

و هم‌زبان باشند

هم‌زبانی را مقدمه «هم‌دلی و هم‌نظری» می‌شمرده‌اند

اگر زبان را بلندگوی درون دانیم، از «کلمات مستعمل هر کس» به مسائل مورد توجه او پی‌توانیم برد و هر کلمه را که بیشتر بکار می‌برد، بدان بیشتر تکیه ذهنی و روحی دارد. بدین ترتیب، دو «هم‌زبان» اگر «هم‌نظر» هم باشند شگفتی ندارد. به‌رحال، چه در گذشته و چه در زمان حال، همیشه آدمی به‌حکم اینکه موجودی است اجتماعی و از تنهایی و عزلت‌گریزان و به‌همین جهت نیز زندان همیشه برای او دردآور است و ویدآیند، لذا کوشیده تا درمیان دیگران باشد و بادیگران روابط عاطفی داشته باشد، و بهترین واسطه انتقال و تفهیم این امور درونی انسان «زبان» بوده و هست. و اصولاً «زبان بمنزله غذای روح است» و لازم وجود، و بدون آن، آدمی را پُرمردگی می‌گیرد و رو بمرگ می‌رود.

و میدانیم که «زبان» تنها بقصد «ابلاغ منویات و نظریات خود به دیگری» است و لذا معرف آنست که آدمی همیشه «جویای غیر برای مصاحبت» بوده است. کلمه «صحبت» که بمعنی «هم‌نشینی» است و لازمه آن گفتگو است.

و کلمه نطق که بمعنی «فهم و شعور» است و لازمه آن «سخن گفتن و ابلاغ معرفت خود به دیگران» است. این دو کلمه نشان میدهند که آدمی بحکم «شناختها» طالب هم‌نشینی و مصاحبت است و غرض او از آن نیز «گفتگو و تحویل حاصل اندیشه‌ها و نظریات به یکدیگر» است.

و در اینهمه مسائل، هرگز حائلی یا وسیله تخصیصی ملاحظه نمی‌گردد که بتوان عنوان مرز «زمانی - مکانی - شخصی و قومی» بدان داد، و یکسره «مسائلی انسانی و همگانی» در آن بچشم می‌خورد، بنابراین فاصله‌ها و مرزها خلاف «مطلوب باطنی آدمیان» همیشه بوده و هست و اگر کوششی در این راه شده و یا میشود گرچه «مورد پسند زمان و اهل دیاری» باشد «مقبول فطرت انسانها» نبوده و نیست.

بنابراین هم در پیشانی تاریخ بشریت «وجود زبانی واحد» نشانه‌ها دارد و اهل دین به همین جهت «معلم اصلی زبان را پیامبر خدا می‌دانند و انتساب آن را به خداوند جهان می‌دهند و گویند «خلق الانسان علمة البیان».

و این نظر اهل دین، عام بودن زبان ابتدائی را حاکی است و وجود کلمات دخیل در همه زبانها باز کشش زبانها را بسوی یکدیگر اثبات مینماید و همین نوع کلمات گویا فریاد میزنند و میگویند که «زبان مقدمه‌ای برای تفاهم است و هرگز هدف نیست و هیچگاه ضرورتی ندارد که هر قوم زبان و لغت خاص داشته باشد و برای هر چه بدان برخورد تازه داشت لفظی تازه هم وضع کند که با لفظ سایر اقوام برای همان چیز یکی نباشد. عجیب آنکه همین تفاوتها را نشان استقلال قومی و ملی خود شناسند».

مکتبهایی که لزوم هم‌زبانی را احساس میکنند، آنهایی هستند که با روح بشر سر و کار دارند و مسائل «نفسانی، اخلاقی، دینی و مذهبی، فکری و عرفانی و عاطفی» را مطرح میکنند و قالبهای لفظی را هرگز گویای منظور خود نمیدانند بلکه گاه بعلت نارسائی الفاظ و اینکه گاه معنا را لفظ مسخ میکند یا منحص میسازد از آن گریزانند و بوسائط دیگری سواى لفظ که برای همه گویا و رسا و مناسب» باشند متوسل میشوند. به نمونه‌های نامبرده زیر توجه کنید:

۱- پوستره‌های بیمارستانی که «آدمی انگشت خود را روی دماغ گذارده» برای همه مردم عالم همه‌جا و هر قوم و اهل هر زبان نشان «سکوت» است و همه از آن درمی-

چه کسی این نشان را وضع کرده و به همه عالم قبولانده است؟؟

جواب - روح انسانی و فطرت سالم او. که با همه مردم عالم اشتراك ذاتی و نهادی دارد. اگر عوارض محیط، و قواعد موضوعه، آدمیان را از هم جدا کرده‌اند، باطن انسانها هرگز بدان متعهد نیست، و هر فرمانی هم که از درون بر اعضا و اندام داده شود حکایت از مقصودی میکند که در همه جهان همه کس میفهمد و دیگر این چنین زبانی اگر هم «وضعی» باشد «واضع خصوصی و شخصی» ندارد.

۲- در «عرفان»، در مرزهای بالاتر آن، «سر و رمز اشارت» گویای مقاصد است و دم به دم «زبان قال» بسته‌تر میشود و «زبان حال» بکار می‌آید، و چون «زبان حال» مطرح شد، برای همه کس و اهل هر زبان قابل فهم است. اگر تربیت سلوک دیده باشد بسادگی همه اشارات را درمی‌یابد «آنکس است اهل بشارت که اشارت داند».

آری، علت طرح این گونه زبان آن است که «قال» را قدرت بیان درست احوال نیست، و دیگر به مرزهایی رسیده است که در این معراج پر جبرئیل میسوزد و قدرت فراتر رفتن او را نیست: باید دید یا فهمید، گفتنی نیست، باید کشف حجاب کرد و با شهود حقیقت را دریافت، «کان را که خبر شد خبری باز نیامد» تنها از حال و آثار او، از دیدار و بیان نفس وی چیزی ترا حاصل شود و اگر هم لفظی بکار گیرد فقط برای تقرب ذهنی است نه جهت حکایت مقصود، زیرا «درسی نبود هر آنچه در سینه بود».

۳- در دین، کوشش میشود که مقداری از الفاظ عبادتی و دعاها، و صیغه‌های شرعی و سوگندهای رسمی مذهبی به «یک زبان» برای همه اقوام و ملل تکلیف شود، البته به قصد اینکه معنای آن را بفهمند و با همان قصد، آن الفاظ را ادا کنند (نمونه آن صیغه عقد است که علاوه بر صورت لفظی عربی آن، به فارسی نیز برای پارسی زبانان ادا میگردد)... این تکلیف بی‌شبهه بقدر زیاد مردم متدین را از هر کجا و هر ملت که باشند به «هم‌زبانی» دعوت میکند و اثری خاص در این کار دارد.

خوبست دقتی دیگر به اصطلاح «آیه» برای کلام قرآن صورت گیرد که چرا بدین عنوان نامیده‌اند چرا؟ «نشانه» و آیا این اصطلاح معرف آن نیست که «مقاصد قرآنی» و رای این صورت و دلالت الفاظ است و باید «اهلیت قرآنی» یافت تا بتوان آن مقاصد را از این آیات دریافت؟

۴- وجود اصطلاحات در همه معارف انسانی، که با وجود ترجمه‌های کتب باز ثابت میمانند و نقل میشوند، خود معرف «لطف هم‌زبانی» و لااقل اشتراك در شاخص‌ها است خوبست به فرهنگ اصطلاحات اجتماعی - روانشناسی - دینی - عرفانی - علمی اقتصادی - سیاسی - بازرگانی و ... مراجعه نمایید.

۵- نامهای علمی و ریاضی «الجبر = لالژبر/شیمی = کیمیا/هندسه = اندازه/نشانهها = (عددی)/+ (جمع)/- کاهش / = (مساوی است)  $\sqrt{\quad}$  و بسیاری دیگر اسامی گیاهان داروئی: کما - کافور ... مؤید لزوم هم‌زبانی است.

۶- زبان احساسات و عواطف را در همه اقوام بررسی کنید و به‌نوع کاربرد لفظی آنها توجه کنید و بسادگی متوجه شوید که مقاصد مشترک را حکایت میکنند مثلاً:

اخم کردن - لبخندزدن - روی برگرداندن - چشمک زدن - دهن کجی کردن خود را جنع و جور کردن - وارفتن - پوزخندزدن - هن وهن کردن - رنگ پریدن - نموداری از هم‌زبانی است.

۷- زبان استعارات - مجازها - کنایه‌ها - ضرب‌المثل‌ها در همه اقوام «وجدت انسانی، و هم‌جهتی‌ها» را در «توجهات و تمایلات» حاکی است.

۸- زبان تصویرها، هنوز هم گویاتر از «زبان وضعی لفظی» است و باز هم «فیلم - تلویزیون بازگوی مطالبی است که به‌گفتن میسر نیست و همیشه این قاعده باقی است» که: «شنیدن کی بود مانند دیدن».

«دیدن» امری مشترک است برای همه مردم از هر جای جهان و اهل هر زبان ولی «شنیدن» امری خاص است برای ملتی و قومی مشخص و هرگز آنچه «عموم» را بهم پیوند میدهد و زبان عموم تواند بود و به «جمع» گویاست با همه پیشرفت «علم‌زبان»، «قدرت‌وبرتری» را از دست نمی‌دهد بلکه علم میکوشد، همان «تعمیم» را که اساس روابط انسانی است و با روح و فطرت انسانها متناسب است برقرار دارد و بیفزاید، بهمین جهت: «منطق ریاضی» را مطرح میکند.

علائم تدریجاً جای «عبارات» را میگیرند، ملاحظه کنید:

نام کشورها : U.S.A

نام پولها : £ . \$

نام فلزات : Fe . CA

و نشان برق ، علائم رانندگی ، و نشان خطر و داروهای سمی

۹- امروز با روابط دائمی ملل جهان، هرروز وسیله‌ای جدید از کشوری به‌دیگر نقاط مختلف جهان میرسد، ولی در آن نقاط سعی میشود که همان اسم اولیه را بکار گیرند (گرچه دستگاه گفتار اهل آنجا جبراً تغییری مختصر در نحوه تلفظ آن اسم

خواهد داد، اما اساس آن محفوظ تواند ماند) و دیگر آن تعصبات که موجب ساخت کلمه‌های تازه باشد غالباً از بین رفته است (مگر کلمه‌های در همان زبان و گویاتر از آن کلمه خارجی مطرح گردد).

از آن قبیل است اسامی: شوفر - کولر - اتومبیل - کلاس.

نمیدانم به ملاقات لالهائی از کشورها و ملیتهای مختلف رفته‌اید و یا برخورد کرده‌اید، که چه ساده باهم می‌نشینند و گفتگوی خود را آغاز میکنند و مفاهیم و مقاصد خویش را به دیگری باز میگویند، و از این سهولت آشنائی و صحبت بسیار شادند.

آری، مسأله «زبان جمعی» باشریت هم‌آغاز است و درابتدا «کان‌الناس‌امه‌واحدة» حکایتی از آن بود، و همچنان پایای زمان اصالت خود را حفظ کرده است، و هرچه مردم بوسیله مرزها پراکنده‌تر میشوند «لزوم و ضرورت خویش» را بیشتر نشان میدهد. هم‌اکنون «زبان اسپرانتو» با گونه‌های علمی و منطقی راه‌گشای «مطلوب‌فطرتها» است و امید که این توفیق حاصل آید... و بعنوان زبان دوم هر قوم پذیرفته شود، تا با زبان اول (که زبان خاص قومی ایشان و معرف وراثتها است) دستی به درون دارند، و با زبان دوم دستی به برون، و ضمن «خودداری»، «دیگرداری» نیز کنند، و روابط انسانی را باهمه ملل و اقوام توانند که برقرار و محفوظ سازند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی